

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به کیفیت أخذ استطاعت در لحاظ
و جوب حج بود که آیا حج بالنسبه به استطاعت،
واجب مطلق است یا واجب مشروط؟ عرض شد که
فقها مساله استطاعت را شرط و جوب برای حج
شمرده اند، هم در کتب فقهیه و هم در کتب اصولیه
وقتی که بحث راجع به واجب مطلق و واجب
مشروط است از امثله واجب مشروط، مساله حج را
ذکر می کنند.

مرحوم شیخ در تعریفی که برای واجب مطلق و
واجب مشروط می آورند لحاظ شرط و جوب را
بالنسبه به واجب، موجب تعنون واجب به عنوان
واجب مطلق می دانند، فرض کنید در مورد نماز،
خب نماز خودش واجب است به نحو اطلاق و شرط
وجود، عبارت است از طهارت و استقبال و امثال
ذلک که صلاة نسبت به اینها واجب مطلق خواهد بود
و خود نفس و جوب، مشروط به استقبال و تحصیل

طهارت و عدم الغصبيه و امثال ذلک نیست، که در صورت عدم طهارت، اصلاً وجوبی تعلق نگیرد، البته نسبت به این قضیه هم ما خودمان حرف داریم حالا انشاءالله در ضمن بحث واجب و مطلق آمديم شايد اين مساله حتى در مورد صلاة به تعريفی که افراد آوردند يك مسائل قابل تأملی در آنجا باشد ولی فعلاً در بحث استطاعت صحبت می کنیم.

خود واجب، اگر امر و مولی در مقام انشاء، آن واجب را بدون شرطی که آن شرط خارج است از اختیار مکلف، در نظر بگیرد این اسمش واجب مطلق است البته این کلام، کلام مرحوم شیخ است، بعداً نسبت به این انتقاداتی شده است و اگر با لحاظ آن شرط، مولی، مکلف را امر به اتیان آن مکلف به کند این واجب می شود واجب مشروط فرض کنید می گوید إن کان زید فی البلد فاکرمه این وجود زید در بلد شرط برای اصل اکرام است اگر زید در بلد نباشد اکرام هم در اینجا منتفی است، این به این معنا نیست که شما زید را از یک بلد دیگر بیاور اینجا و حالا که آمد پس بنابراین اکرام هم براو مترتب می شود نه، اگر زید در بلد بود اکرام بکن حتی لازم

نیست به او بگویی که مولی گفته که اگر تو قم باشی
من اکرامت می‌کنم که بلند بشوی بیایی، نه نگاه
می‌کنی، زید اگر در بلد هست فرض کنید شما اکرام
می‌کنید اگر هم نیست که خب نیست تکلیفی نیست
خود اصل وجوب در اینجا معلق شده و مشروط شده
بر وجود این شرط.

در مقابل این، واجبی است که این مساله بر وجود
وصف یا بر وجود شرط معلق نیست فرض کنید که
مثل اکرام است خب مقدمات اکرام، تهیه مقدمات
موصله و همین طور مقدمات وجودیه، ظرف برای
اکرام که فرض کنید لیلۃ الاربعاء یا لیلۃ الخمیس
باشد، مولی این وجوب را مشروط به لیلۃ الاربعاء
نکرده است، این را از این نظر عرض می‌کنم که
مساله خیلی مهمی است در باب اشهر حج، که بعداً
در تعلق وجوب به حج، در اشهر حج، این مساله در
آنجا لحاظ می‌شود این که می‌گویند در اشهر حج،
وجوب تنجز پیدا می‌کند یا با حرکت رفقه و حمله،
وجوب تنجز و فعلیت پیدا می‌کند، باید بینیم تا چه
اندازه این مطلب صحیح است که قبل از اشهر حج

یعنی تا قبل از حلول هلال شوال، این حج در اینجا اصلاً وجوب ندارد، مثل اکرم زید ان کان فی البلد، زید در بلد باشد وجوب بر آن مترتب است و اگر در بلد نباشد، اصلاً وجوبی ندارد کأنّ شارع و مولی این حکم تکلیفی را نسبت به این جعل نکرده اند، در مقام جعل، که مقام تنجز تکلیف نه فعلیت، در مقام انشاء و تنجز نسبت به کل فرد فرد و کل مکلف هست، این حکم وجوب حج تعلق به این فرد نگرفته است بلکه تعلق به فرد دیگری گرفته است یا مثلاً مثال خیلی صریح تر اگر بزنیم چطور در افراد مراهق و قبل البلوغ وجوب حج اصلاً تعلق به آنها نگرفته، گرچه در عالم انشاء و در عالم ملاکات و اصل خود وجوب جعل شده، ولیکن نسبت به ولد و شخصی که مراهق است و قبل از بلوغ، می خواهیم ببینیم که آیا وجوب به آن تعلق گرفته یا نه؟

این وجوب را اصلاً مولی ناظر نسبت به این نمی داند بلکه نسبت به سایر افراد می داند همین که این شخص به مقام بلوغ رسید این وجوب هم، نه در مقام فعلیت، بلکه در مقام شمول و قابلیت و تأهل برای ترتب تکلیف، فقط به همین مقدار، الان این در

معرض برای تکلیف در این وضعیت باقی می ماند، ولی این حج از نقطه نظر وجوب که برای او تنجز پیدا بکند این نسبت به او منجز نیست، تنجزش مربوط به استطاعت است، استطاعت پیدا کرد این هم منجز می شود استطاعت پیدا نکرد این هم منجز نمی شود. خود اصل وجود، حالا این بعد از تنجز چه موقع فعلی می شود آن زمان فعلی شدنش خب قطعاً زمان، زمان تاسع ذی الحجه است که در آنجا احرام برای عرفات، طبعاً لازم و واجب است ولی در خود اصل تعلق وجوب در این جا باید ببینیم که در مساله اشهر حج به چه کیفیت مورد لحاظ است.

طبق تعریفی که مرحوم شیخ فرموده است خب واجب در لحاظ مولی اگر مشروط به وجود یک شرطی و یک وصفی و یک قیدی باشد، این واجب در آنجا واجب مشروط است، مشروط به وجود آن شخص در خارج، یعنی اگر مشروط به شرط وجودی نباشد این واجب واجب مطلق است. اگر مشروط به یک شرط وجودی باشد، مثل ان کان زید فی البلد این واجب می شود واجب مشروط.

طبعاً اشکالی که می‌شود این است که نماز در این جا همه می‌گویند واجب مطلق است ولیکن شرط وجودی آن عبارت است از همان طهارت، پس نسبت به آنها باید بگوییم واجب، واجب مشروط است در حالتی که مساله به این کیفیت نیست، این تعریفی که مرحوم شیخ آوردند همچین تعریف با پر و پایه‌ای نیست. بعضی از افراد مثل مرحوم صاحب فصول و امثال ایشان، تا آنجایی که در ذهنم هست، چون اخیراً مراجعه نکرده‌ام، ایشان تعریف واجب مطلق و مشروط را معلق بر شرائط تکلیف می‌دانند، یعنی صرف نظر از شرائط تکلیف که عبارت است از بلوغ و عقل و قدرت و امثال ذلک صرف نظر از این‌ها اگر مولی واجب را معلق بکند بر یک شرط خارجی این واجب می‌شود واجب مشروط، اگر معلق نکند اگر در لسان دلیل این تعلیق در وجود ندارد این می‌شود واجب مطلق، باز دوباره در اینجا از نقطه نظر بلوغ خب است، خب واجب در قبل از بلوغ اصلاً وجوبی در اینجا معنا ندارد یا فرض کنید در ظرف غیرعقل در اینجا وجوب، وجود ندارد و همین طور در زمان جنون یا مثل قدرت و امثال ذلک،

اگر فرد قادر نباشد، وجوبی در این جا معنا ندارد که تعلق بگیرد ولکن در مساله شرط نسبت به سایر آن شرایط مثل همین صلاة شما می بینید که صلاة مشروط به طهارت است، مشروط به استقبال است، این ها همه جزء بلوغ و اینها نیستند باز در این جا باید بگوییم صلاه واجب مشروط است به نسبت به طهارت و مکان غیر مغضوب و مثل استقبال و امثال ذلک، باز در اینجا اشکال پیش می آید و اعتراض است.

البته مشخص است که همه اصولیین و فقها یک معنا مورد نظرشان بوده، منتهی در مقام تعریف این ها نتوانسته اند آن تعریف عاکس و طارد را داشته باشند که بتواند همه موارد را شامل بشود، مرحوم آخوند در اینجا تعریف ثالثی را مد نظر قرار داده اند و آن تعریف این است که اصلاً ما یک واجب مطلق و واجب مشروط به نحو مطلق نداریم، یعنی نه واجب مشروط مطلق داریم و نه واجب مطلق مطلق داریم هر واجبی بالنسبی به شرائطی که مولی، چه شرائط تکوینی و چه شرائط اعتباریه، آن واجبی را

که مولی در نظر بگیرد دارای حالات مختلف است در یک حال متصف به اطلاق است در یک حال متصف به اشتراط و مشروطیت است صلاة را نسبت به بلوغ در نظر بگیرید می شود واجب مشروط بالنسبی به قدرت در نظر بگیرید واجب مشروط است بالنسبی وقت زوال در نظر بگیرید، چون در اختیار نیست، می شود واجب مشروط، همین صلاه نسبت به شرائط وجوبی، مثل طهارت و استقبال و امثال ذلک باشد می شود واجب مطلق، این معنا را مرحوم آخوند مورد توجه و مورد نظر قرار داده اند و روی همین مبنا ایشان مساله واجب مشروط را که عرض می کنیم این بحث ما دیگر برای چند روزی برای روشن شدن مساله استطاعت، چاره ای نداریم که روی واجب مطلق و مشروط و اشکالاتی که وارد می شود بر کیفیت أخذ واجب مطلق، چون در خود واجب مطلق و مشروط ما اصلاً بحث داریم و این تعریفاتی که شده به نظر می رسد اینها محل تامل است البته تعریفاتی که ثمره نزاع دارد نه فقط یک تعریفات لفظی است.

آن چیزی که مورد نظر و توجه در اینجا است که

به عنوان مقدمه خدمت رفقا عرض کنم این است که همه افراد و همه فقها اینها نسبت به یک مطلب اتفاق دارند و این اتفاق، خب طبعاً یک اتفاق اجماعی نیست. چون ما که اجماع را قبول نداریم ما که زیرپایش را زدیم اجماع که یک امر کشک و من درآوردی است، اگر آن مسائل و نظرات را رفقا دیده باشند در بحث اجماعی که شد (در کتاب اجماع) ما اصلاً چنین چیزی نداریم در مذهب، اجماع نیست، اجماع مال اهل تسنن و سنی ها است، آن هم بخاطر این که آن ابوبکر را بگذارند بجای امیرالمؤمنین علیه السلام، آمدند اجماع را درست کردند بعد هم گفتند اجماع هم که همه نیستند، فقط همان اهل حلّ و عقد هستند، گفتیم بابا اهل حلّ و عقد که توی خانه نشسته بودند، علی و طلحه و زبیر و سلمان که اهل حل و عقد بودند، گفتند همین قدر که دو نفر بگویند کفایت می کند!! قضیه عین مساله ما است، ما هم همین هستیم. ما اول یک چیزی را آن بالا بالا می گوئیم این مساله این است قانون این را اقتضا می کند بعد یک جا گیر می کنیم برمی داریم یک

تبصره بهش می‌زنیم خب چی شد؟ قانون اگر قانون است تبصره چرا؟ حالا تبصره را هم بهش می‌زنیم باز یک جا دیگر گیر می‌کنیم به تبصره یک تبصره می‌آید بعد می‌شود آنقدر آبکی که هرکسی مشمول یک مساله می‌شود، ما هم همین هستیم فرق نمی‌کند، قضایا همه به نفس برمی‌گردد، هر جا پای نفس باشد قانون می‌رود کنار، چه در خلافت علی علیه السلام باشد چه در خلافت ابوبکر، هر جا که پای نفس نباشد، و آنجا حق باشد، حق می‌آید جلو و خودش را در آنجا نشان می‌دهد بی جهت هم نباید تقصیر را گردن این و آن بیاندازیم برویم خودمان را درست کنیم و به داد خودمان باید برسیم، جایی که نخواهیم درست کنیم درست می‌کنیم جای که نخواهیم درست بکنیم هزار تا ایراد و اشکال می‌گیریم.

یک مطلبی عجیبی مرحوم پدر ما فرمودند راجع به کیفیت معاشرت و حیاتِ مرحوم علامه طباطبایی صحبت شد ایشان یک سوال از ما کردند و گفتند سوالی از شما می‌کنم جواب بدهید: چرا مرحوم علامه طباطبایی با وجود این همه مسائل خلاف و

تعارضات جدی و فرهنگی و اعتقادی که با افراد مختلف در حوزه داشتند، در عین حال کسی متعرض ایشان نمی‌شد؟ چرا؟ خب ایشان از نظر فکری که مشخص است، بسیار خب یک قضیه، قضیه همین مساله حاشیه بر بحار است یک قضیه، قضیه تدریس فلسفه است که از طرف آقای بروجردی جداً مخالفت شد و حتی شهریه افرادی که می‌آمدند درس آقای طباطبایی را قطع کردند، دیگه مخالفت چطوری باشد؟ باید حتماً طرف را دار بزنند و به این چنار یا کاج آویزان کنند؟ قطع کردند دیگه و بعد هم پیغام و حرفهایی که آمد و مساله یک سر و صورتی پیدا کرد، بعد ایشان خودشان فرمودند می‌دانید چرا؟ به خاطر این که ایشان به کار کسی کاری نداشت می‌آمد درسش را می‌گفت، بحثش را می‌گفت، سرش را می‌انداخت می‌رفت خانه، به این اعتراض نمی‌کرد، به آن اعتراض نمی‌کرد پایچ این و آن نمی‌شد. اگر ایشان می‌آمد و این کار را می‌کرد از هر خط المیزان ده تا ایراد بیرون می‌کشیدند، ایراد بیرون کشیدن کاری ندارد! ذهن شروع می‌کند ایراد

می تراشد، یعنی قشنگ می تراشد مثلاً: آقا در
بسم الله سین را چرا دو تا دندان گذاشته ای، چرا این
دندان اول رفته بالا دو تا دندان آمده پائین این حتماً
یک غرضی در اینجا است! ما آخوندها بلدیم دیگر
ما خودمان خب بلدیم!

این قضیه سرورش و این اشکالات که درآمد، من
در آن کتابی که دارم در این قضیه می نویسم، گفتم:
اگر قرار به اشکال کردن است ما که بهتر از تو بلدیم
اشکال کنیم، اشکال کردن که هنر نیست، خب آدم
هرچی توی ذهنش آمد، طرّی از ذهنش و قلمش
درآید؟ آخر این درست است؟ خب بابا برو رویش
فکر کن! با اهل فن مشورت کن! خب اگر قرار به
احتمال و تشکیک کردن است من که خیلی بهتر از
تو می توانم در دین تشکیک کنم، حالا درست است
بیایم بگویم؟! من اصلاً در پیغمبرش هم تشکیک
می کنم، اصلاً پیغمبر را به عنوان یک آدم عادی عادی
معرفی می کنم خب چه می گویی؟ اصلاً می گویم امام
زمان علیه السلام وجود ندارد، به هزار و یک دلیل،
بلدم، راه و رسمش را بلدم، خوانده ام، توی همین
حوزه هم خواندم، راه و رسم تشکیک را هم یاد

گرفتم، خوب این درست است؟ که هر چیزی به نظرم
بیاید بگویم و افکار مردم را خراب کنم؟ اذهان را از
بین ببرم؟ اعتقاداتشان را خراب کنم، آن هم اعتقادات
صحیح، خوب خدا هم که مرا متولی مردم نکرده، دین
متولی دارد متولیش هم فعلاً هست، منتهی ما نمی
بینیم هست توی همین جا هم هست، توی همین
مدرسه فیضیه است، همه جا هست توی همین اتاق
هم هست، همه جا حضور دارد، او متولی است، نه
من متولیم نه جنابعالی که بخواهد دلت برای دین
مردم بسوزد!!

تشکیک کردن کاری ندارد راه دارد، دوباره من
تشکیک کنم یک عده جواب بدهند، همین که همه
جواب ها داده شد و هزارها کیلو کاغذ صرف شد،
دوباره یک چیز دیگر می گوید، مگر درست است
این کار؟ مگر صحیح است؟ آدم همتش این باشد که
هی بیاید احتمال ایجاد کند هی شک ایجاد کند، بنده
الان یک شک ایجاد می کنم، آقای فلان یعنی همین
آقایی که این حرفها را زده اصلاً می گویم کی گفته تو
بچه باباتی؟ بفرما جواب بده، نه دیگه جواب بده،

اصلاً کی گفته؟ کسی دیده تو از بابات درآمدی؟
تشکیک است دیگر، خب اشکال دارد؟ نه، بیا اثبات
کن برو اداره ثبت، مادرت را بیاور، خاله ات را بیاور،
هر کی آن دور و بر بوده، هر کی دیده، با همین دو
چشم، تازه من می گویم شاید آنها که دیدند خواب
دیده اند تشکیک است دیگر، شاید در آن شب مسأله
جور دیگری اتفاق افتاده! آخر نه خیلی قباحت دارد
یک آدم و این قدر بی شرم و بی حیایی که بیاید به
پیغمبر صلی الله علیه و آله این حرفها را بزند! همین
طور می نشیند در آنجا در خارج از کشور که نه
زوری بالای سرش هست و نه کسی دستش بهش
می رسد، آن هم توی یک کشور کفر، بلند شود
هرچی از دهنش دربیاید بگوید، این کار غلط است،
اصلاً بنده در اصلِ نسبِ ایشان شک می کنم حالا بیا
درستش کن، خب تشکیک، تشکیک است دیگر، من
این کار را می کنم، همه می توانند این کار را بکنند این
که هنر نیست، آدم بلند شود بجای این که هزارتا
استفاده، استفاده علمی را کردی خب تمام شد دیگر
پرونده را ببند دیگر هیچی از تو در نمی آید!! چرا آدم
این کارها را انجام بدهد چرا اینطور صحبت بکند و

مردم را این قسم منحرف بکند؟ یک سنگ دیوانه می‌اندازد توی چاه هزار تا عاقل باید فکر کند که چطوری درش بیاورند.

علی کل حال ما در مسألهٔ اجماعی که صحبت کردیم توی این مساله چیز نیستیم مسألهٔ اجماع، ولی آن نهاد ارتکازی، آن چیزی که مرتکز است، منظور آن مساله است که همان باعث شده که نسبت به این قضیه و نسبت به این مساله شما تعریفهای مختلفی بیاورید آن نهاد ارتکازی، در اذهان فقها آن چیست؟ آن عبارت از این است که اگر مولی یک امری را منوط کند به وجود خارجی آن شیء، این امر نسبت به آن می‌شود مشروط، این یک چیزی است که مرتکز همه است، حالا برای این مسأله، اگر منوط نکند مولی این مطلب را نسبت به او مطلق بگوید و صحبتی از او نکند و در کلامش تعبیری را که می‌آورد این را باید خیلی دقت کنید رفقا در مقام استنباط و در مقام اجتهاد به این نکته باید دقت کنند که اولین نکته در اجتهاد پرداختن به کیفیت تعبیری است که امام علیه‌السلام آورده است از اوامر و از

نواهی، که این امر و این نهی و این واجب و این حرام
یا مکروه و مستحب این با چه تعبیری از امام
علیه السلام صادر شده است؟ و این راوی البته ما که
در زمان امام علیه السلام نبودیم که ببینیم امام علیه
السلام به چه نحو این مطلب را فرموده، آنچه را که
ارتباط بین ما و بین امام است همین راوی است البته
این مطلب هست که روایتی که در اینجا هستند این
روایت، بنابر آن میزان علم و معرفتشان در تعبیر سعی
داشتند که عین آن تعبیر را بیاورند و خیلی باید انسان
نسبت به این مساله توجه کند، بسیاری از فتاوی
خلاف صد در صد که الان نسبت به مواقع مختلف
وجود دارد و در زمان سابق نه اینکه فقط الان، به
جهت عدم فهم این مطلب است که یک مجتهد وقتی
به کتب روایی می خواهد مراجعه کند، آن نحوه بیان
و آن کیفیت تعبیر راوی را و آن خصوصیات و
مقارنات حالیه و قرائن مقامیه و حالیه و مقالیه را و
اینها را در نظر نمی گیرد، فقط یک متن خالی و ظاهر
از یک روایت می بیند و طبق همان متن برمی دارد فتوا
می دهد در حالتی که ممکن است فتوا مسأله غیر از
این باشد.

مثلاً یکی از مواردی که الان دارند عمل می‌کنند فرض کنید عمره پشت عمره است، امروز می‌رود عمره انجام می‌دهد دوباره فردا می‌رود محرم می‌شود عمره انجام می‌دهد؛ آقا حرام است! یعنی قبل عشری ایام، عمره مجدد حرام است؛ تا یک ماه کراهت شدید دارد، خوب چرا نباید به این مسائل رسیدگی بشود؟ می‌گوید رجاء، رجاء کجا؟ این حرفها چیست؟ این چیزهای من در آری چیست در آمده، هر عملی را ما انجام بدهیم بعد اسمش را رجاء بگذاریم؛ رجاء در آنجایی است که امید تقرّب در آنجا وجود داشته باشد در این جا رجاء تقرّب، بر ترک است جناب مجتهد! نه بر انجام، شما وقتی که از ناحیه امام علیه السلام دارید لا تفعل دیگر رجاء هست که بروی انجام بدهی؟ آخر آدم به چی شما بخندد؟ بخنده یا گریه کند؟ آن کس که فتوا می‌دهد، نمی‌فهمد این رجاء در جایی است که در آن جا امر استحبابی با امر اباحه در آنجا خلط شده است، یا این که شبهه برای خلط است نه در آنجایی که حتی وجود ندارد ما در بحث اوامر من بلغ و رجاء صحبت

کردیم یا نه؟ مثل اینکه بحث شد که اصلاً تمام این
ها همه این رجاءً خلاف است و اصل ندارد و
احادیث من بلغ همه ناظر به موارد دیگری است که
دلیل وجود داشته باشد؛ منتهی در تعارض با دلیل
دیگر یا خصوصیات استنادی دلیل، در آنجا شک
برای انسان پیدا می‌شود، نه اینکه صرفاً هر ننه قمری
بلند شود یک حرفی در کتابی بزند تا شما هم
چشمتان بیفتد بگویی رجاء انجام بدهید! این بحث
اصلاً در آنجا نمی‌آید این مسأله رجاء در آنجایی
است که اگر در جهت اثباتی و در جهت وجودی، که
امر از ناحیه مولی نسبت به اتیان فعل داشته باشیم
منتهی به واسطه وجود قرائنی یا به واسطه ضعف در
بعضی از جهات صدوریه و دلایه، مسأله به مسأله
احراز حجیت نرسیده باشد، آنجا رجاء می‌گویند
بهتر است انسان انجام بدهد به امید من بلغ و امثال
ذلک، ولی در جائی که شبهه، شبهه حرمت است
دیگر رجاء در آنجا چه معنا دارد؟ رجاء در آنجا یعنی
چه؟ وقتی حضرت می‌گوید: یَحْرُمُ دیگر رجاء در
آنجا معنا ندارد!!! لا تفعل رجاء معنا ندارد در آنجا،
بنده خودم دیدم بسیاری از همین مراجع که آمدند،

امروز عمره انجام دادند و فردا دوباره رفته بودند
تنعیم احرام بستند رجاء، عصا می زدند و طواف
می کردند!! این نمی شود که آدم همین طوری، این
برای چیست؟ برای این است که ما در مقام استنباط
به آن کیفیتِ دلیل و قرائن و شواهد توجه نداریم،
یک چیزی همین طوری می گوئیم و می رویم و نگاه
می کنیم.

لذا در این جا باید مجتهد در اولاً بلا اول صرف
نظر از کلمات فقها، صرف نظر از کلمات اصحاب،
صرف نظر از تقریرات، صرف نظر از سایر موارد اولاً
بلا اول، برود نگاه کند اول قرآن بعد سنت، ببیند
قرآن چه گفته است بعد توجه کند به روایات ائمه
علیه السلام نسبت به این بیان قرآن و ببیند اینها چه
حکمی و تفسیری دارند، چه نحوه به این مساله حکم
کردند، وقتی می فرماید **وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ
مَنْ اِسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** ... ﴿آل عمران، ۹۷﴾ مع
غمض النظر عن الفتاوى مع غمض النظر عن التقارير
ومع غمض النظر عن المدركات العرفيه والمرتكزات
العرفيه این آیه را اگر شما در مقابل خود قرار بدهید،
آیا واجب مطلق استنباط می کنید یا واجب مشروط؟
این است صحبت ما حالا از شما می پرسم شما قرآن

را باز می کنید و می گوید **وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ**
مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيلاً واجب است، لله علی الناس،
 این دیگر اصلاً یک امر حتمی است، نمی گوید يجب
 عليك، **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ**
عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿البقرة، ۱۸۳﴾ این
 خیلی عجیب است، لله علی الناس، خیلی مساله مهم
 تر است، از نظر ادبی و بلاغی و از نظر اهتمام به
 تکلیف، بر عهده مردم است از ناحیه خدا، که اتیان
 به حج بکنند این واجب تر است و حکم به وجوب
 را به نحو اشد و اتم می رساند یا یا ایها الذین آمنوا
 کتب علیکم الصیام؟ کدامش؟ بر شما روزه نوشته
 شده است، خب طبیعی است یا این که **فَإِذَا قَضَيْتُمْ**
الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا
إِطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴿النساء، ۱۰۳﴾ بسیار خب
 نماز واجب است، کتاباً موقوتاً و طبق وقت خودش
 است نوشته است، ولی نوشته اش، نوشته موقوت
 است یعنی بر حسب اوقات خودش باید که انجام
 بشود در مورد فرض کنید صوم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ پس بنابراین، اولاً وقتی که شما
 نگاه می کنید می خواهید اجتهاد کنید نگاه به آیه قرآن
 می کنید **وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ**
سَبِيلاً

من در مشهد بودم (این نکته را بگویم) یک وقت در یک شهر در خدمت مرحوم آقا بودیم یکی از آقایان تهران که معروف بود از شاگردان آقای بروجردی و گلپایگانی و در تهران فرد معروف و فاضلی هم بود و فوت کرده است، یک انتسابی سببی هم با ما داشت، ایشان مشهد آمده بود صحبت راجع به وجوب نماز جمعه شد که صلاة جمعه واجب است یا نه ایشان یک استدلالی می کرد، یعنی کیفیت استدلال را ببینید حالا آقا مجتهد، خودش را مجتهد می داند و صاحب نظر!! حالا نمی دانم چه کسی به ایشان اجتهاد داده بود! می گفت نماز جمعه به این دلیل مستحب است که ما در روایات تأکید و تحریص بر اتیانش داریم، خوب اگر نماز جمعه، صلاة جمعه واجب باشد دیگر تأکید چه معنایی دارد؟ این همه ما روایت داریم در مورد صلاة جمعه که اگر کسی صلاة جمعه نرود: روزی اش قطع می شود، برکت از او برداشته می شود، ملائکه لعنش می کنند، یعنی ملائکه لعنت می کنند کسی که به صلاة جمعه نرود و در هر قدمی که برمی دارد نمی دانم چندتا ملک او را همراهی می کنند تا وقتی که به نماز برسد و تا وقتی که به منزلش برگردد،

خیلی از این روایات داریم که ما در کتاب صلاة جمعه در تزییلات آورده‌ایم و مرحوم آقا خودشان هم آورده‌اند، ما هم مقداری در آن تزییلات این مساله را ذکر کردیم و او می‌گفت این‌ها همه دلیل بر این است که نماز جمعه مستحب است چون اگر واجب باشد خب واجب است!! درست مثل چی؟ درست مثل حج، ایشان تنظیر آورد گفت مثل حج در حج هم داریم که اگر کسی حج انجام ندهد مت‌یهودیاً او نصرانیاً؛ گفتم پس بنابراین بفرمائید حج هم مستحب است حالا که شما نماز جمعه را مستحب کردید با این وضعیت در جواب او باید گفت: این بخاطر شدت اهتمام است، در روزه و نماز خب این خیلی کاری ندارد حالا در مورد نماز هم ما داریم و اولاً این اختصاص به حج و اینها ندارد آیا در مورد نماز نداریم که **فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ** ﴿الماعون، ۴﴾ **الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** ﴿الماعون، ۵﴾ یا روایاتی که در مورد صلاة است (الصلاة خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ اسْتَكْثَرَ) و یا فرض کنید (إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سِوَاهَا وَ إِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا) خب نماز هم مستحب است، واجب که این همه نیاز به تاکید ندارد.

ببینید یک آقا خودش را مجتهد می‌داند آن وقت

چطور صلاة جمعه را که واجب است با این کیفیت و با این دلیل پوچ و پفکی که بچه پنج ساله هم نمی‌رود پنج ریال بدهد بخرد، با این دلیل می‌آید و یک نماز را از وجوب برمی‌دارد و ساقط می‌کند!! این بخاطر تاکید است یعنی وقتی که شارع می‌گوید کسی که حج انجام نداده است و مستطیع باشد يقال له عندالموت، مت یهودیاً او نصرانیاً، این می‌خواهد این را بگوید که آقای که فتوا می‌دهی در رساله عملیه‌ات که (نیازی نیست شما خودت تحصیل استطاعت بکنی) بدان که مساله حج آنقدر مهم است که اصلاً عدم اتیان حج تو را از شریعت رسول الله صلی الله علیه وآله خارج می‌کند، این است قضیه مُت یهودیاً او نصرانیا می‌دانی یعنی چه؟ یعنی مساله حج برای کسی که مستطیع است حالا در مساله استطاعت این جا بگوییم که استطاعت چی است که آیا مُتفاهمی از استطاعت...، مساله حج آنقدر وجوب دارد و آنقدر الزام دارد که عدم اتیان به او تو را از شریعت رسول الله صلی الله علیه وآله خارج می‌کند و به تو می‌گویند مُت یهودیاً تو مسلمان نبودی؟ اصلاً کی گفته تو مسلمانی؟ تو یهودی هستی، می‌خواهی یهودیت را انتخاب کن

می‌خواهی نصرانیت را، چون در آنجا حجتی وجود ندارد در نصرانیت و یهودیت حج نبوده، البته یک چیز داریم که حضرت موسی به مکه آمد و طواف کرده و احرام بست یک چیزهایی از آن زمانها در ذهنم هست این مسأله، مسأله است، که مجتهد در مقام اجتهاد کیفیت تعابیری را که آورده در این جا بفهمد آیه قرآن می‌فرماید و لله علی الناس بر عهده مردم است که حج بجا بیاورند من استطاع الیه سبیلاً هرکی می‌تواند حج را برود غیر از این است؟ خوب یعنی چی؟ این حج الان، صرف نظر از روایات، ما الان به روایات کاری نداریم اگر کسی به شما بگوید اگر می‌توانید شما حج بروید واجب است حج بروید حج می‌شود واجب مطلق یا می‌شود مشروط؟ دیگر خودتان راجع به این قضیه فکر کنید که این آیه لوخلی و طبعه، در آن نظره ابتدائی و نظره بدوی این چه وجوبی را به ما القاء می‌کند وجوب اطلاقِ نسبت به حج را یا وجوب مشروط را؟ این باشد تا انشاءالله فردا.

این بحث اصولی ما وقتی تمام شود رفقا می‌دانند خیلی از این واجبات مطلق و مشروط اصلاً چیز دیگری از آب در می‌آید و درخواهد آمد فتاوی اصلاً به طور کلی زیر و رو می‌شود و عوض می‌شود،

برداشت از وجوب در قبال شرائط و در قبال ظروف
و در قبال مقارنات.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ